



نفس از نگاه علامه طباطبائی (ره)

علی نوری سعید

عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی گیلان (دانشجوی دکتری قرآن و حدیث)

مجله علمی تخصصی علوم انسانی اسلامی (سال دوم)

شماره ۲۴ / جلد ۱ / خرداد ۱۳۹۶ / ص ۲۵۹ - ۲۴۱

چکیده: یکی از مباحثی که در فلسفه اسلامی مطرح است، مسئله جایگاه و موقعیت انسان در مجموعه هستی است. انسان به عنوان موجودی ویژه و آیتی از آیات الهی و همین طور به عنوان اشرف مخلوقات، در نظام آفرینش جایگاه خاص و منحصر به فردی دارد. قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام برای این موجود دفتر خاصی گشوده و حساب مخصوصی باز کرده اند به طوری که هدف رسالت انبیای الهی و منتهای سعی و تلاش آنها، در جهت هدایت این موجود مصروف و مزد و پاداش آنها رساندن انسانیت به انتهای قله تعالی و کمال و خداگونه شدن انسان تعیین گردیده است. بنابراین در نگاه دینی اسلامی، انسان موجودی خاص و دارای اهمیتی ویژه و ساختاری مهم و رسالتی بی بدیل و جایگاهی والا و ابعادی گسترده است که شناخت این موجود و رساندن آن به کمال مطلوبش، هدف رسالت همه انبیای الهی و ادیان آسمانی علی الخصوص دین مبین اسلام، به عنوان کامل ترین و جامع ترین دین الهی است. یکی از مسائلی که در این راستا مطرح است، مسئله ذوابعد بودن انسان است. این مسئله هم در فلسفه اسلامی و هم در قرآن مجید و روایات اسلامی بشکل بسیار گسترده مورد کنکاش و بررسی واقع شده و علمای دینی و اندیشمندان اسلامی پیرامون آن دیدگاه ها و مطالب فراوانی را به عالم بشریت عرضه نموده و جهاد علمی بزرگی را در صحنه هستی بشری پدید آورده اند. مسئله نفس یکی از مسائل مهم و بنیادی در فلسفه، علی الخصوص در فلسفه اسلامی است. تمام مکتب های فلسفی از جمله مکاتب فلسفه اسلامی بخش مهمی از مباحث خود را به مسئله نفس و مسائل مربوط به آن اختصاص داده و پیرامون آن سخن گفته اند، امروزه در روانشناسی جدید نیز مباحث گسترده و فراوانی در رابطه با جنبه روحی و عاطفی انسان مطرح و در آکادمی های مختلف و در مراکز درمانی و بالینی اندیشمندان بزرگی با ارائه طرح های علمی و پژوهشی فضایی وسیع و دنیایی پرمسئله را در این خصوص پیش پای بشر گشوده اند. در بین مکاتب فلسفه اسلامی، اعم از مکتب مشاء، اشراق و حکمت متعالیه این مسئله بشکل گسترده ای مورد مذاقه و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و بیشتر فلاسفه مشهور از قبیل فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر طوسی، صدر المتألهین شیرازی و دیگران، بخش عمده ای از مباحث خود را به این امر اختصاص داده اند. از جمله فلاسفه ای که هم در مباحث فلسفی و هم در مباحث تفسیری و قرآنی خود عمیقاً مسئله نفس را مطرح و پیرامون آن در ابعاد گوناگون و شعب مختلف بشکل مستوفی و گسترده بحث کرده اند، مرحوم علامه طباطبائی (ره) هستند. این پژوهش تلاش دارد در حد مختصر و فشرده دیدگاه مرحوم علامه و بعضی دیگر از فلاسفه بزرگ را در خصوص مسئله فوق الذکر بررسی و تقدیم محضر انور اهل کرامت و دانشیان محترم نماید.

واژه های کلیدی: فلسفه، نفس، انسان شناسی



بررسی واژه های تحقیق

(۱) فلسفه

فلسفه . { فَ سَ فَ / فِ } (مغرب ، ا) اصل کلمه یونانی و مرکب از دو جزء است : فیلوسوس به معنی دوست و دوستدار و سوفیا به معنی حکمت . علم به حقایق موجودات به اندازه توانایی بشر^۱ واژه فلسفه از واژه یونانی Philosophia برگرفته شده است که به معنای خرد دوستی است و در زبان عربی و فارسی رایج گشته است. این واژه یونانی از دو بخش تشکیل شده است Philo- :به معنی دوستداری و -sophia به معنی دانایی. (دانشنامه جهانی ویکی پدیا) لغت فلسفه ریشه یونانی دارد. همه علماء قدیم و جدید که با زبان یونانی و تاریخ علمی یونان قدیم آشنا بوده‌اند میگویند : این لغت مصدر جعلی عربی کلمه « فیلسوفیا» است. کلمه فیلسوفیا مرکب است از دو کلمه: « فیلو» و « سوفیا» کلمه فیلو بمعنی دوستداری و کلمه سوفیا به معنی دانائی است، پس کلمه فیلسوفیا به معنی دوستداری - دانائی است و افلاطون سقراط را « فیلسوفس» یعنی دوستدار دانائی معرفی میکند^۲ علیهذا کلمه « فلسفه» که مصدر جعلی عربیز است به معنی فیلسوفگری است .

(۲) واژه نفس

نفس در لغت به معنی جان، روح، روان و نشاندهنده زنده بودن است^۳. «نفس» بازبینی شده در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۹. در علوم اسلامی و قرآن، به عنوان جهت‌دهنده حرکت و اندیشه انسان شناخته می‌شود و بسیاری از کردارها و رفتارهای انسان به پیروی از نفس او شکل می‌گیرد. در قرآن به چهار گونه نفس انسانی اشاره شده است^۴ در تعریفی از نفس آمده است؛ نفس آن چیزی است که تعیین موجودیت می‌کند در ظاهر و باطن و نشانه اش این است که خواسته دارد^۵

نفس جوهر روحانی است که به ذات خود زنده است و چون قرین و همنشین جسمی از اجسام گشت آن را مانند خود می‌نماید؛ مانند صورت آتش که جوهری سوزان است که اگر آن را در کنار جسمی از اجسام قرار دهی، آن جسم را هم مانند خود داغ می‌نماید^۶. نفس در واقع نوری از انوار معنوی الهی است که مشرق و تابشگاه آن خداوند و مغرب و فرودگاه آن، این کالبد تاریک است^۷. طبق دیدگاه حکمت متعالیه، ذوات ابتدا به صورت جمعی وجود داشته، سپس با تکیه مادی تشخیص می‌یابند و از این

۱- (لغت‌نامه دهخدا)

۲- (المنطق الصوری علی سامی النشار صفحات ۲۱ - ۲۲)

۳- (لغت‌نامه دهخدا)

۴- (حسینعلی منتظری. «اخلاق». در اسلام، دین فطرت. چاپ سوم. تهران: نشر سایه، ۱۳۸۷. ۳۱۴ تا ۳۱۶).

۵- (دژاکام، حسین. عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر. پرشکوه، ۱۳۷۷).

۶- (ملا صدراء، مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجهی، ص ۸۵۳).

۷- (همان، ص ۸۵۲).



به بعد به صورت فردی باقی می ماند. نفس «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» است^۸. با بیان دیگر این که حکیمان بر این باورند که انسان از سه نفس، یعنی نفس نباتی، حیوانی و انسانی، تشکیل یافته است؛

۳) انسان شناسی

انسان شناسی (به انگلیسی anthropology): بخشی از علوم اجتماعی است و علم گسترده در خصوص توضیح ابعاد وجودی انسان است، که حوزه گسترده‌ای از فرهنگ تا تاریخ تکامل انسان را در برمی گیرد. ریشه‌های آن در علوم انسانی، علوم طبیعی و علوم اجتماعی است ماهیت انسان شناسی از دیرباز، مقایسه بین فرهنگی بوده است و نسبی گرایی فرهنگی، اصلی اساسی در روش تحقیق انسان شناسی شده است

انسان شناسی یکی از مهم ترین دانش های الهی و بشری است که در حوزه معارف بشری و دینی تأثیر به سزایی دارد. تحلیل چستی انسان شناسی بر پایه پیشینه، تعریف، ضرورت و انواع آن صورت می پذیرد. مطلب قابل توجه این که انسان شناسی دارای انواع فلسفی، دینی، علمی، عرفانی و اخلاقی است. هریک از انواع انسان شناسی گرفتار بحران هایی است و تنها انسان شناسی دینی است که هیچ بحرانی در حوزه آن راه نیافته است^۹.

ابعاد وجود انسان در نگاه مرحوم علامه طباطبائی (ره)

از جمله اندیشمندانی که در این وادی گوی سبقت از دیگران ر بوده و در خصوص ابعاد مختلف وجود انسان غور نموده و علم پر افتخار سراج منیر را بخود اختصاص داده ، مرحوم آیت الله استاد آقا سید محمد حسین علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه است.

علامه طباطبائی (ره) هم در مبحث انسان شناسی مسئله نفس را مطرح نموده وهم در باب اخلاق و اخلاق عملی به این موضوع پرداخته است. البته آن بزرگوار بیشتر در مباحث تفسیری خود به مناسبت به بحث نفس اشاره دارد.

دیدگاه ها و نظریات مرحوم علامه طباطبائی (ره) در خصوص انسان و انسان شناسی ایشان را، عمده می توان از تفسیر کبیر المیزان و سه رساله ی مکتوب از ایشان به نام های « الانسان قبل الدنيا، الانسان فی الدنيا و الانسان بعد الدنيا» که توسط حضرت حجة

۸- (اسفار، ج ۸، ص ۳۴۷).

۹- (خسرو پناه - چستی انسان شناسی مقاله ۳، دوره ۷، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۹، صفحه ۳۵-۶۳)



الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر صادق لاریجانی ریاست محترم فعلی قوه قضائیه به فارسی ترجمه شده، و نیز از بعضی صاحب نظران و اندیشمندان و شا رحین آرای آن مرحوم و همین طور از تعدادی از شاگردان برجسته و بلا واسطه ایشان نظیر استاد شهید مرحوم آیت الله مطهری (ره) و استاد محترم حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی و حضرت آیت الله مصباح یزدی حفظهما الله، بدست آورد.

کلمه انسان در ۶۳ آیه در قرآن مجید ذکر شده و یک سوره نیز به نام سوره ی انسان «سوره هل اتی» بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل گردیده است. واژه ی انسان عربی و اسم جنس عام است که برای مذکر و مؤنث و جمع و مفرد یکسان به کار می رود. در آثار علامه طباطبایی (ره)، تعریفی لغوی و اصطلاحی از واژه ی «انسان» ارائه نشده، اما میتوان حدس زد که با توجه به روشن بودن واژه و ماهیت «انسان»، نیازی به این تعریف لغوی و اصطلاحی نیست، بلکه آنچه حایز اهمیت است این است که، نحوه خلقت، ابعاد وجودی، سرشت انسان، حیات پس از مرگ او و مباحث مهم دیگری است که در این زمینه نیاز به توضیح و تعریف دارد. از این رو، ایشان در ذیل آیات و موضوعات مرتبط با انسان به اینگونه مباحث پرداخته اند^{۱۰}

اکنون که اندکی از دیدگاه قرآن شریف در خصوص انسان با خبر شدیم لازم است از دیدگاه بزرگترین مفسر و متفکر عصر حاضر و استاد بزرگ و عالم مذهب و معلم کبیر و فیلسوف و متکلم و فقیه معاصر یعنی حضرت علامه ی طباطبایی رضوان الله تعالی علیه آگاه شده و از محصول و ثمره ی تلاش آن مرحوم که از بوستان پر طراوت قرآن با عنایات ویژه ی نبوی (مدنیة علم حق) و در پرتو ارشادات علوی باب علم النبی (ص) که چشمه فیاض افاضه ازلی الهی از طریق آنها و این ذوات مقدسه به کره خاکی جاری گردیده و انوار قدس ملکوت از این طریق بر خلائق عالم تابیده شده، مطلع و اندکی از آن کثیر را و قطره ای از آن اقیانوس کبیرا در حد درک ناچیز و ظرفیت محدود خود به دست آوریم.

لازم به ذکر است مرحوم علامه طباطبایی، چهره و شکل و تفسیر و تبیینی که از انسان ارائه می فرماید تما ماً برگرفته از قرآن کریم در پرتو مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. همانطور که حضرت استاد علامه جوادی آملی اشاره فرموده اند؛ (حقیقت انسان را خدا باید شرح کند و اگر انسان شرح خود را به غیر خدا که خالق اوست، بسپارد انسان شناسی می نگارند که با حقیقت انسان فاصله بسیار دارد. ایشان می فرمایند: «اگر انسان، حقیقت خود را برای شرح، به خدا نسپارد، دیگران او را شرح کرده و انسان شناسی می نگارند. اما بسان کتب آسمانی پیشین، دست به تعریف و تفسیر به رأی می زنند. هم بعضی از اسرار نهانی را

۱۰- انسان در قرآن، سید ضیاء الدین سجادی، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰، ص ۱۱ و مجله معرفت، شماره ۱۲۱



کتمان می کنند، هم اموری بیگانه را به عنوان خواسته هایش براو تحمیل می نمایند وهم خواسته های حقیقی اورا جا به جا می کنند واین سه نقص بزرگ وعیب مهم درشرح حقیقت انسان است.^{۱۱}

بنا براین مرحوم علامه هم در همین راستا دید گاه خودرا دررابطه با انسان به شرح زیر تبیین می فرمایند:

آغاز خلقت انسان

مرحوم علامه در تفسیر آیه شریفه ی ۱۳سوره مبارکه بقره «کان الناس امةً واحده فبعث الله النّبین مبشرین ومنذرين ...» چنین می فرماید:

« گفتیم آیات دیگر قرآن که هرکدام درجائی قرارداد تفصیل تاریخ بشریت را بیان کرده، وحاصل این تفصیل این است که نوع انسانی (البته نه تمامی انواع انسا نها که شامل سایر ادوار بشریت هم بشود بلکه این نوعی که فعلاً نسلش در روی زمین زندگی می کند)، نوعی نیست که از نوع دیگری از انواع حیوانات ویا غیرحیوانات پدید آمده باشد. (مثلاً از میمون درست شده باشد)، وطبعیت، اورا که دراصل حیوانی دیگر بوده با تحولات خود تحول داده وتکامل بخشیده باشد. بلکه نوعی است مستقل، که خدای تعالی اورا بدون الگوازمین بیافرید. و خلاصه روزگاری بود که آسمان وزمین و همه موجودات زمینی بودند، ولی ازاین نسل بشر هیچ خبر واثری نبود، آنگاه خدای تعالی از این نوع، یک مرد ویک زن خلق کرد، که نسل فعلی بشر منتهی به آن دو نفر می شود، می فرماید: « انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا» ونیز می فرماید: «خلقکم من نفس واحده وجعل منها زوجها» ونیز می فرماید: « إنّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب» این بود خلاصه ای از تاریخ پیدایش بشر از نظر قرآن.^{۱۲}

ایشان در ادامه می فرمایند: « واما این فرضی که علمای طبیعی امروز کرده اند، که تمامی انواع حیوانات فعلی وحتی انسان از انواع ساده تری پیداشده اند، وگفته اند: که اولین فرد تکامل یافته بشر از آخرین فرد تکامل یافته میمون پدید آمده، که مدار بحث های طبیعی امروز هم همین فرضیه است، ویا گفته اند: انسان از ماهی تحول یافته همه ای این حرفها فرضیه ای بیش نیست وفرضیه هم هیچ دلیل علمی ویقینی ندارد، بلکه آن را فرض وتصور می کنند، تا بوسیله آن بیانات علمی خودرا توجیه وتعلیل کنند، وهرقدر هم که این فرضیه ها معتبر باشد، اعتبارش ربطی به حقایق دینی ندارد، بلکه حتی با امکانات ذهنی هم منافات ندارد، چون بیشتر از

^{۱۱} - صورت وسیرت انسان در قرآن، علامه جوادی، ص ۳۵.

^{۱۲} - ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۲، ص ۶۸ و ۱۶۹، چاپ دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم.



توجیه کردن آثار و احکام مربوط به موضوع بحث، خاصیت دیگری ندارد، و ما انشاءالله بحث مفصل این موضوع را در سوره آل عمران در تفسیر آیه: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» خواهیم کرد.^{۱۳}

حضرت علامه (ره) در ادامه در خصوص حقیقت انسان و اینکه انسان دارای جسم و جانی است و از روح و بدن ترکیب یافته، این گونه می فرماید:

انسان از روحی و بدنی ترکیب شده

«خدای تعالی این نوع از موجودات را- آن روز که ایجاد می کرد- از دو جزء و دو جوهر ترکیب کرد، یکی ماده بدنی، و یکی هم جوهری مجرد، که همان نفس و روح باشد، و این دو، مادام که انسان در دنیا زندگی می کند متلازم و با یکدیگر- اند، همین که انسان مُرد بدنش می میرد و روحش هم چنان زنده می ماند، و انسان (که حقیقتش همان روح است) به سوی خدای سبحان باز می گردد. خدای تعالی در این باره می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ...»^{۱۴}

این آیات عیناً همان مطلبی را که گفتیم خاطر نشان می سازد. و در این معنی است آیه شریفه: «فَإِذَا سُوِّتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، فَفَعُولاً لَهُ سَاجِدِينَ»^{۱۵}.

و از همه این آیات روشنتر آیه شریفه زیر است، که می فرماید: «قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ، قُلْ يَتَوَفَّى كَم مَلِكِ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ أَلِي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^{۱۶}. بطوری که ملاحظه کردید سؤال کفار ناشی از این بود که مردن بدن را مردن آدمی می پنداشتند، و از در تعجب می پرسیدند: بعد از آن که مردیم و اعضا و اجزاء ما متلاشی و در زمین مستهلک شد، دوباره زنده می شویم؟ خدای تعالی در پاسخ فرمود: آنچه در زمین مستهلک می شود شما نیستید، بدن شماست، و اما خود شما را ملک الموت می گیرد، و ضبط می کند، پس شما غیر آن بدن هستید که در زمین دفن می شود، آنچه در زمین گم می شود بدن هاست، و اما انسان ها که همان نفوس بشری باشد گم شدنی و از بین رفتنی و مستهلک شدنی نیستند.^{۱۷}

در این جا مرحوم علامه (ره) مباحثی را بشکل تفصیلی تر در خصوص حقیقت وجود انسان، این گونه ادامه می دهند و در حوزه شعور حقیقی انسان و ارتباطش با اشیاء، پی می گیرند.

^{۱۳} - همان، ص ۱۶۹

^{۱۴} - سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۱۱ و ۱۲.

^{۱۵} - سوره مبارکه ص، آیه ۷۲.

^{۱۶} - سوره سجده آیه ۱۱.

^{۱۷} - ترجمه میزان، جلد ۲، ص ۱۷۰.



شعور حقیقی انسان و ارتباطش با اشیا

«خدای تعالی آن روز که بشر را آفرید شعور را در او به ودیعه نهاد، و گوش و چشم و قلب را در او قرارداد، و در نتیجه نیروی در او پدید آمد به نام نیروی ادراک و فکر، که به وسیله آن حوادث و موجودات عصر خود و آنچه قبلاً بوده، و عوامل آنچه بعداً خواهد بود نزد خود حاضر می بیند، پس می توان گفت: انسان بخاطر داشتن نیروی فکر به همه حوادث تا حدی احاطه دارد چنانکه خدای تعالی هم در این باره فرموده: «عَلِمَ الْإِنْسَانُ مَا لَمْ يَعْلَمْ» و فرموده: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطْنِ امْهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» و فرموده: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

و نیز خدای سبحان برای این نوع از جنیدگان زمین سخنی از وجود اختیار کرده که قابل ارتباط با تمامی اشیاء عالم هست، و می تواند از هر چیزی استفاده کند، چه از راه اتصال به آن چیز، و چه از راه وسیله قرار دادن برای استفاده از چیز دیگر، هم چنانکه می بینیم: چه حیلها را عجبی در امر صنعت به کار می برد و راه های باریکی با فکر خود برای خود درست می کند، و خدای تعالی هم در این باره فرموده: «وَخَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» و نیز فرموده: «وَسَخَّرَ لَكُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ» و آیاتی دیگر که گویای این حقیقت اند که موجودات عالم همه برای انسان رام شده اند.^{۱۸}

دانش های عملی انسان

مرحوم علامه در ادامه در خصوص بعد علمی انسان این گونه توضیح می فرماید: «این دوعنایت که خدا به انسان کرده، یعنی نیروی فکر و ادراک و رابطه تسخیر موجودات، خود یک عنایت سومی را نتیجه داده، و آن این است که توانست برای خود علوم و ادراکاتی دسته بندی شده تدوین کند، تا در مرحله تصرف در اشیا و به کار بردن و تأثیر در موجودات خارج از ذات خود آن علوم را بکار گیرد، و در نتیجه (با صرف کمترین وقت و گرفتن بیشترین بهره) از موجودات عالم برای حفظ وجود و بقای خود استفاده کند».^{۱۹}

البته استاد در توضیح مطلب بالا اینگونه ادامه می دهند:

« توضیح اینکه اگر شما خواننده عزیز ذهن خود را از آن چه مشغولش کرده خالی کنی، و مانند کسی که تاکنون از وضع انسان ها خبری ندارد در انسان، این موجود زمینی فعال و - به کار گیرنده فکر و اندیشه - نظر بیافکنی، و چنین فرض کنی که اولین بار است که این موجود را می بینی، و در باره اش می اندیشی، آن وقت خواهی دید که یک فرد از این انسان در کارهای زندگی ادراکات و افکاری را به کار می گیرد، و ابزار کار خود قرار می دهد که نمی توانی آن ادراکات را به شمار آوری، آن قدر زیاد است که عقل از کثرت

^{۱۸} - همان، ص ۱۷۱.

^{۱۹} - همان، ص ۱۷۲.



وپردامنگی و تشستت جهات آنها دچار دهشت می شود. واین علوم که گفتیم ابزار کار انسان ها ست، عامل فراهم آمدن ودسته بندی شدن و انشعاب هریک از دیگری، ویا ترکیب آنها با حواس ظاهری و باطنی انسان است، ویا تصرف قوه فکریه او، تصرفش هم یا تصرفی است ابتدائی، یا تصرف هائی پی درپی، واین نکته امری است واضح که هر انسانی آن را هم از خودش در می یابد وهم از دیگران، ودر دریافت آن احتیاج به دقت و تدبر ندارد، بلکه صرف توجه کافی است. حال که متوجه این نکته شدی می گوئیم: اگر این توجه ونظررا درعلوم وادراکات خود ویا انسانی دیگر تکرار کنی،خواهی دید که همه آنها یکسان نیستند، بعضی ازادراکات بشری تنها جنبه حکایت ونشان دادن موجودات خارجی را دارند، ومنشأ اراده وعملی درما نمی شوند، مثل اینکه درک می کنیم: این زمین است، وآن آسمان، وعدد چهار جفت است، و آب روان است، وسبب یکی از میوه ها ست وامثال این تصورها وتصدیق ها، که تنها ازراه فعل وانفعال مغزی حاصل می شود، یعنی ماده خارجی وقتی در برابر حس ما و ادوات ادراکی ما قرارمی گیرد حس ما منفعل شده، می فهمیم که آن آب واین زمین است، ونظیر آن علمی است که از مشاهده نفس خود وحضور نفس یعنی همان که از آن تعبیرمی کنیم به (من) درنزد خود برای ما حاصل می شود، وبازنظیر آن کلیات مقوله ای است که درک می کنیم، ودرک آنها نه اراده ای در ما ایجاد می کنند ونه باعث صدورعملی از ما می شوند، بلکه تنها چیزهائی که در خارج است برای ما حکایت می کنند. این یک عده ازدرک های ما است، یک عده ادراک های دیگر داریم، به عکس قسم اول، ادراک هائی است که تنها در موردی به آنها می پردازیم که بخواهیم به کارش بنسیم، و آنها را وسیله وواسطه به دست آوردن کمال ویا مزایای زندگی کنیم واگر دقت کنید، هیچ فعلی از افعال ما خالی از آن ادراکات نیست، از قبیل اینکه کارهائی زشت و کارهائی دیگر خوب است، کارهائی هست که نباید انجام داد، وکارهای دیگری هست که باید انجام داد، وعمل خیر را باید رعایت کرد، وعدالت خوب وظلم زشت است، این در باب تصدیقات، واما در باب تصورات مانند تصورمفهوم ریاست و مرئوسیت، عبدیت و مولویت، وامثال آن. واین گونه ادراکات مانند قسم اول از امور خارجی که منفصل وجدای از ما وازفهم ما است حکایت نمی کند، بلکه ادراکاتی است که از محوطه عمل ما خارج نیست ونیزاز تأثیرعوامل خارجیه درما پیدا نمی شود، بلکه ادراکاتی است که خود ما با الهام احساسات باطنی خود برای خود آماده می کنیم، احساساتی که خود آنها هم مولود اقتضائی است که قوای فعاله ما، وجهازات عامله ما دارد، وما را وادار به اعمالی می کند، مثلاً قوای گوارشی ما ویا قوای تناسلی ما اقتضای اعمالی را دارد که می خواهد انجام یابد، ونیز اقتضای چیزهائی را دارد که می باید از خود دورکند، واین دو اقتضا، باعث پیدایش صورت هائی از احساسات از قبیل حب وبغض، شوق ومیل، ورغبت می شود. وآنگاه این صور، احساس ما را و می دارد تا علوم وادراکاتی از معنای حسن وقبح وسزاوار وغیر سزاوار، وواجب وجایز، وامثال آن اعتبار کنیم، وسپس آن علوم و ادراکات را میان خود وماده خارجی واسطه قراردهیم، وعملی برطبق آن انجام دهیم تاغرض ما حاصل گردد.



پس معلوم شد که ما علوم وادراکاتی داریم که هیچ قیمت وارزشی ندارد، مگر درعمل، که این گونه ادراکات را علوم عملی می نامیم، وخدای سبحان این گونه علوم وادراکات را به ما الهام کرده، تا ما را برای قدم نهادن در مرحله عمل مجهزکند، وما شروع کنیم درتصرف درعالم، تا آنچه را که خدا می خواهد بشود. خدای سبحان در این باره فرموده: «الذی أعطی کلّ شیء خلقه ثمّ هدی» و نیز فرموده «الذی خلق فسوّی والذی قدر فهدی»، واین هدایتی است مربوط به تمامی موجودات، که هر موجودی را به سوی کمال مخصوص به خودش هدایت کرده، اورا برای حفظ وجودش وبقای نسلش به اعمالی مخصوص به خودش سوق داده، چه اینکه آن موجود دارای شعور باشد یا بی شعور.^{۲۰}

مرحوم علامه(ره) باز در تفسیر آیه شریفه ۵۹ سوره مبارکه آل عمران در خصوص حضرت عیسی روح الله علی نبینا وعلیه السلام در شباهت خلقت حضرتش به حضرت آدم علیهما السلام؛ یعنی درتفسیر آیه شریفه «أَنْ مِثْلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمِثْلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، درزمینه حقیقت آفرینش انسان اینگونه ابراز می دارند

«این آیه شریفه هدف اصلی از ذکر داستان حضرت عیسی علیه السلام را بطور خلاصه بیان می کند ودرحقیقت اجمالی است بعد از تفصیل واین کارازمزایای کلام شمرده می شود و آیات این داستان هم به همین منظور یعنی به منظور احتجاج نازل شده و می خواهد وضع نصارای نجران را که درآن ایام به مدینه آمده بودند، روشن سازد. وبه همین جهت جای آن بود که بعد از ذکر سرگذشت عیسی علیه السلام خلاصه ای از آن را به عنوان نتیجه گیری ذکر نموده وبفهماند که کیفیت ولادت عیسی بیش از این دلالت ندارد که وی بشری است نظیر آدم ابوالبشر و خلقتش غیر معمولی است پس جایز نیست در باره وی سخنی زائد بر آنچه در باره آدم گفته می شود، بیان گردد. درباره آدم می گوئیم: او انسانی است که خدای تعالی اورا بدون پدر و مادر آفریده است، ودر باره عیسی علیه السلام هم می گوئیم: انسانی است که خدا اورا بدون پدر آفریده. پس معنای آیه این است که: مَثَلِ عِيسَى نَزْدَ خِدا وَوَقَعِيَّتِي كِه اَوْ نَزْدَ خِدا دَارْدَ وَيَا بِه عِبَارَتِي اَنْجِه خِداي تَعَالَى (آفریدگاری به دست خود) از خلقت او اطلاع دارد، این است که کیفیت خلقت او شبیه به خلقت آدم است و کیفیت خلقت آدم این بوده که اجزائی از خاک جمع کرد و سپس به آن فرمان داد که «باش» و آن خاک به صورت وسیرت یک بشر تمام عیار، تکون یافت، بدون اینکه از پدری متولد شده باشد. پس از این بیان به حسب حقیقت، دوحجت ودلیل بازمی شود که تک تک آن دو برای نفی الوهیت عیسی علیه السلام کافی است.» سپس، حضرت علامه ضمن تبیین آن دوحجت؛ درمورد خلقت انسان این گونه ادامه می دهند: «از آیه شریفه این معنی بر می آید که خلقت عیسی علیه السلام مانند خلقت آدم طبیعی ومادی است، هر چند که برخلاف سنت جاریه الهی درنسلها بوده، که هر نسلی درتکون وپیدایش خود نیازمند به پدراست و نیز از ظاهر عبارت بر می آید که جمله: «فَيَكُونُ» حکایت حال گذشته است، پس ظاهر

^{۲۰}- همان، جلد ۲، ص ۱۷۴.



صیغه «فیکون» که برای آینده است منظور نیست، چون جریان گذشته را شرح می دهد. و این منافات ندارد با جمله: «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ» که بر فوریت و عدم تدریج دلالت می کند، برای این که نسبت ها مختلف است، همه موجودات عالم روی هم چه تدریجی الوجودها و چه غیر آنها مخلوق وجود خدای سبحان است و به امر او که همان کلمه «كُنْ» باشد موجود شده، هم چنانکه قرآن فرموده: «أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، چیزی که هست بسیاری از آنها وقتی با اسباب تدریجی مقایسه شود تدریجی الوجود است، اما اگر با قیاس به خدای تعالی ملاحظه شود در آن لحاظ نه تدریج است و نه مهلت، هم چنانکه باز قرآن کریم در جای دیگر فرموده: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»، علاوه بر این آن نکته عمده ای که جمله: «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ» در مقام بیان آن است که خدای تعالی در خلقت هیچ موجودی احتیاجی به اسباب ندارد، تا وضع موجودی که می خواهد خلق کند بر حسب اختلاف اسباب برایش مختلف شود، مثلاً خلقت موجودی برایش ممکن و خلقت موجودی دیگر برایش محال باشد، یکی برایش آسان و دیگری دشوار باشد، یکی برایش نزدیک و دیگری دور باشد، پس هر چه او اراده کند و به فرما ید: «كُنْ» موجود می شود، بدون اینکه احتیاج به اسباب داشته باشد، اسبابی که در حالت عادی در پدید آمدن یک موجود دخالت دارد.^{۲۱}

مرحوم علامه (ره) در تفسیر آیه اول سوره مبارکه نساء ضمن طرح بحث مفصلی در خصوص خلقت انسان و نقد دیدگاه های مختلف در این زمینه و بیان عمر انسان و انسان های اولیه و چگونگی منتهی شدن نسل حاضر به آدم علیه السلام و همسرش در ادامه متعرض این بحث می شوند که :

« انسان نوعی است مستقل (نه تحول یافته از نوعی دیگر نظیر میمون)، آن بزرگوار این گونه ادامه می دهند: «آیاتی که گذشت برای اثبات این مطلب کافی است و نیازی به دلیل دیگر نیست، برای اینکه همه آنها- نسل بشر متولد شده از نطفه را- منتهی به دو فرد از انسان به نام «آدم» و همسر او «حوا» می دانند و در باره خلقت آن دو صراحت دارند به این که: از تراب بوده. (در نتیجه جز این را نمی توان به قرآن کریم نسبت داد که) پس انسانیت متصل به این دو تن است و این دو تن هیچ اتصالی به مخلوقات قبل از خود و هم جنس و مثل خود نداشتند، بلکه بدون سابقه حادث شده اند. و آنچه امروز نزد دانشمندان زیست شناس در باره طبیعت انسان شایع است این است که اولین فرد انسان فردی تکامل یافته بوده، یعنی در آغاز انسان نبوده بعد در اثر تکامل انسان شده است، و مخصوصاً این فرضیه، یعنی این که: «انسان قبلاً یک فرد حیوان بود و با تکامل انسان شد» هر چند به طور قطع مورد قبول و اتفاق همه دانشمندان نیست و به اشکال های بسیاری برخورد و به صورت های مختلف بر آن اعتراض کرده اند، ولیکن اصل فرضیه، یعنی این که انسان حیوانی بوده، و در اثر تکامل انسان شده، مطلبی است مورد تسلیم و قبول همه و تمام مسایل و بحث هایی را که در طبیعت انسان کرده اند بر اساس این فرضیه بنا نهاده اند چون تفصیل فرضیه آنان بدین قرار است که : زمین (که یکی از

۲۱- همان، جلد ۳، ص ۳۳۲-۳۳۴.



ستارگان سیاراست) در آغاز قطعه ای جدا شده از خورشید بوده، و از آن منشعب شده، و در آن ایام در حال اشتعال و چون فلزات ذوب شده ما یع بوده، و به تدریج و در تحت عواملی شروع به سرد شدن کرده، و پس از سرد شدن باران های سهمگینی بر آن باریده و سیل های مهیبی بر روی آن جریان یافته، و از تجمع آن سیل ها در نقاط گوناگون زمین، دریا ها پدید آمده و سپس ترکیبات آبی و زمینی پدیدار گشته و پس از آن گیاهان آبی و بعد از تکامل یافتن گیاهان و مشتمل شدن شان بر جورثمه های حیات، ماهی و سایر حیوانات آبی پدید آمده، و آنگاه ماهی بالدار پیدا شده که هم در آب و هم در خشکی زندگی می کرده، و آنگاه حیوانات صحرائی و درآخر انسان موجود گشته، و همه این تحولات از راه تکامل صورت گرفته، تکاملی که بر ترکیبات موجود زمین در مرتبه سابق عارض گشته، به این معنی که ترکیب موجود در زمین، با تکامل از صورتی به صورت دیگر درآمده، نخست گیاه پیدا شده، و بعد حیوان آبی و آنگاه حیوان ذو حیاتین، و سپس حیوان صحرائی و در آخر انسان. دلیل همه اینها کمال منظمی است که در نهاد و ساختمان موجودات مشاهده می شود، و پیداست که موجودات طوری منظم شده اند که از نقص روبه کمال بروند، تجربه های پی در پی در موارد جزئی از تحول و تطور نیز دلیل دیگر بر این معنی است. در این جا ممکن است سؤال شود که منظور از این فرضیه (فرضیه تطور) چه بوده؟ و با آن، چه چیز را خواسته اند اثبات کنند؟ جواب این است که می خواسته اند خواص و آثاری را که قبلاً در نوع انسانی نبوده و بعداً پیدا شده توجیه کنند، اما دلیل بخصوصی که فقط این فرضیه را اثبات کند و سایر فرضیه ها و احتمالات مسئله را نفی نماید نیاورده اند، با این که فرض تباین این نوع با سایر انواع فرضی است ممکن، و هیچ اشکالی متوجه آن نیست، آری ما می توانیم نوع بشری را پدیده ای مستقل و غیر مربوط به سایر انواع موجودات فرض کنیم، و تحول و تطور را در «حالات» او بدانیم نه در «ذات» او، و این فرضیه علاوه بر این که ممکن است مطابق تجربیات نیز باشد، چون ما تجربه کرده ایم که تاکنون هیچ فردی از افراد این نوع به فردی از افراد نوع دیگر متحول نشده، مثلاً هیچ میمونی را ندیده ایم که انسان شده باشد، بلکه تنها تحولی که مشاهده شده در خواص و لوازم و عوارض آنها است.^{۲۲}

گفتاری در برتری انسان از ملائکه

مرحوم علامه (ره) در ادامه در تفسیر آیه شریفه «ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و زقناهم من الطّیبات و فضّلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً»، (آیه ۷۰ سوره مبارکه اسری) با طرح عنوان بالا ضمن تبیین دیدگاه مسلمین در این خصوص و ذکر دلائل آنها و نقد نقطه نظراتشان که بالنسبه با تفصیل بیان می دارد، در نهایت دیدگاه خود را در این خصوص این گونه ابراز می فرماید: « بنا بر این ذات ملائکه که قوامش بر طهارت و کرامت است و اعما لش جز ذات عبودیت و خلوص نیت حکمی ندارد از جنس و ذات انسان که با کدورت های هوا و تیرگی های غضب و شهوت مشوب و مکدر است افضل و شریف تر است، آری کمتر اعمال انسانی از قضایای

^{۲۲} - همان، جلد چهارم، ص ۲۲۷ و ۲۲۸



شرک و شأ مت و دخالت طمع خالی است. به همین جهت قوام ذات فرشتگان از قوام ذات انسان افضل و اعمال فرشته خالص تر و خدائی تر از اعمال انسان است، اعمال فرشتگان هم‌رنگ ذات آنان و اعمال آدمی هم‌رنگ ذات اوست، و کمالی که انسان آن را برای ذات خود هدف قرار داده و در پرتو اطاعت خدا جستجویش می کند، این کمال را ملائکه به بیانی که گذشت در ابتدای وجودشان دارا هستند. البته این هم هست که ممکن است همین انسان که کمال ذاتی خود را به تدریج یا به سرعت و یا به کندی از راه بدست آوردن استعداد های تازه کسب می کند در اثر آن استعدادهای حاصله به مقامی از قرب و به حدی از کمال برسد که مافوق حدی باشد که ملائکه با نور ذاتیش در ابتدای وجودش رسیده، ظاهر کلام خدای تعالی هم این امکان را تأیید می کند. برای اینکه در داستان خلق کردن خلیفه برای زمین برتری انسان را برای ملائکه بیان کرده و فرموده: این موجود در تحمل علم به اسماء قدرتی دارد که شما ندارید، او می تواند علم به تمامی اسماء را تحمل کند، و همین تحمل مقامی است از کمال که مقام تسبیح ملائکه به حمد خدا و تقدیسان به آن پایه نمی رسد، و مقامی است که باطن انسان را از فساد و سفک د ماء پاک می کند، و لذا می بینیم که ملائکه به این قانع شدند که تفصیل بحث آن را در جلد اول این کتاب گذرانیم. و نیز داستان ما مور شدن ملائکه به سجده کردن بر آدم و اینکه همه آنان وی را سجده کردند یاد آور شده و می فرماید: « فسجد الملائکه کلهم اجمعون » و ما در تفسیر آیاتی که راجع به این داستان در سوره اعراف آمده روشن کردیم که سجده ملائکه بر آدم از باب خضوع ایشان در برابر مقام کمال انسانی بوده، و آدم جنبه قبله را برای ایشان داشته، وی با وجود خود، انسانیت را در برابر ایشان مجسم نموده بود. این بود آنچه که از ظاهرات مورد بحث و سایر آیاتی که آوردیم استفاده می شد، و البته در روایات هم گوشه ها و اشاراتی که این معناراً تأیید کند دیده می شود، و چون این بحث غیر از جنبه قرآنی عقلانی نیز دارد تفصیل آن را باید در مباحث عقلی جستجو کرد.^{۲۳}

هویت انسان از نظر قرآن کریم

مرحوم استاد علامه طباطبائی (ره) پس از ذکر اوصاف و ویژگی های خلقتی انسان که در موارد عدیده ای ضمن تفسیر آیات مربوط به انسان که در سور مختلف قرآنی از جانب خداوند تبارک و تعالی طرح شده به اشکال گوناگون موضوع انسان را طرح و مورد کنکاش قرار داده و دیدگاه خاص خود را تبیین فرموده که به بخشی از آن ها در این مختصر به شکل گذرا اشاره کردیم، در نهایت میتوان ابراز داشت که ایشان در یک جمع بندی کلی هویت قرآنی انسان را در تفسیر آیات اول سوره مبارکه هل آتی (سوره انسان)، تحت عنوان فوق الاشارة به شکل زیر بحث نموده و ادامه می دهند:

« شکی نیست در اینکه در داخل این هیكل محسوس که ما آن را انسان می نامیم، مبدئی برای حیات است که شعور و اراده آدمی مستند بدان است، و خدای تعالی در آن جا که سخن از خلقت انسان - به عنوان آدم - دارد، از این مبدأ تعبیر به روح و در بعضی

^{۲۳} - ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۱۳، ص ۲۲۶-۲۲۷، انتشارات اسلامی.



موارد تعبیر به نفس نموده، نظیر آیه «فاذا سوّيته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين»، و آیه «ثمّ سوّيه ونفخ فيه من روحي» و آن چه دربدو نظراز این دو آیه به ذهن می رسد، این است که روح و بدن دو حقیقت قرین به یکدیگرند، نظیر خمیری که مرکب از آرد و آب است، و انسان مجموع هردو حقیقت است، وقتی روح قرین جسد قرار گرفت، آن انسان زنده است و وقتی از هم جدا شد همین جدا شدن مرگ است. ولیکن آیه «قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکلّ بکم... ۱۱ سجده» این معنا را تفسیر می کند، چون می فهماند آن روحی که در هنگام مرگ و به حکم این آیه قابض الارواح آن را می گیرد، عبارت است از آن حقیقتی که یک عمر به او می گفتیم تو، شما، جنابعالی و امثال اینها، و آن عبارت است از انسان به تمام حقیقتش، نه یک جزء از مجموعش، پس مراد از «نفخ روح در جسد» این است که جسد را بعینه انسان کند، نه اینکه واحدی را ضمیمه واحد دیگری سازد که هم ذاتش غیر آن باشد و هم آثار ذاتش غیر آثار ذات آن باشد، پس انسان بعد از آن که روح به بدنش تعلق می گیرد، و بعد از آن که روحش از بدنش مفارقت می کند، در هردو حال یک حقیقت است، و از آیه شریفه زیر هم همین معنی استفاده می شود: «ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین... ۱۲-۱۴ مؤمنون» پس آن چیزی که خلقتی دیگر میشود عیناً همان نطفه ای است که مراحل علقه و مضغه و استخوانی بودن را پیموده است.

و در معنای این آیه شریفه است آیه زیر که می فرماید: «هل اتی علی الانسان حینّ من الدهر لم یکن شیاً مذکوراً» که شئی نبودن انسان را مقید می کند به قید مذکور، و می فهماند انسان چیز بوده، لیکن چیز مذکور نبوده، و همینطور هم هست، چون انسان زمین بوده، نطفه بوده، لیکن در آن مراحل قبلی، انسان به شمار نمی رفته و نمی گفتند فلان مواد عیناً فلان شخص است، پس مفاد کلام خدای تعالی این است که انسان یک واحد حقیقی است، که همان واحد حقیقی یگانه مبدأ است برای تمامی آثار بدنی طبیعی، و آثار روحی، هم چنان که همین واحد حقیقی فی نفسه مجرد از ماده است، به شهادت این که به حکم آیه «قل یتوفیکم ملک الموت»، و آیه «الله یتوفی الانفس حین موتها»، و آیه «ثمّ انشأناه خلقاً آخر» که گذشت دردم مرگ انسان مجرد از بدن مادی رها می شود و خدا انسان را می گیرد».^{۲۴}

درانتها دیدگاه مرحوم استاد علامه طباطبائی را در مورد انسان با این عبارات که در بیان آیات سوره مبارکه بلد در صفحه ۴۸۳ جلد ۲۰ تفسیر قیم المیزان ذکر می فرمایند پایان می دهیم، آن مرحوم در خصوص سوره بلد می فرمایند:



بیان آیات

« این سوره بیانگر این حقیقت است که خلقت انسان براساس رنج و مشقت است، هیچ شأنی از شؤون حیات را نخواهی دید که تؤام با تلخی ها و رنج ها و خستگی ها نباشد، از آن روزی که در شکم مادر روح به کالبدش دمیده شد، تا روزی که از این دنیا رخت برمی بندد هیچ راحتی و آسایشی که خالی از تعب و مشقت باشد نمی بیند، و هیچ سعادت را خالص از شقاوت نمی یابد، تنها خانه آخرت است که راحتی اش آمیخته با تعب نیست. بنا براین، چه بهتر به جای هر تلخی و نا کامی و رنج، سنگینی تکالیف الهی را تحمل کند، در برابر آن صبر نماید صبر بر اطاعت و بر ترک معصیت، و در گسترش دادن رحمت بر همه مبتلایان کوشا باشد، کسا نی را از قبیل ایتم و فقرا و بیماران و امثال آنها که دچار مصائب شده اند مورد شفقت قرار دهد، تا جزو «اصحاب میمنه» شود، و گرنه آخرتش هم مثل دنیا یش خواهد شد، و در آخرت از «اصحاب مشئمه» خواهد بود که «نار مؤده» مسلط بر آنان است.»^{۲۵}

جمع بندی دیدگاه مرحوم علامه درباره انسان

در جمع بندی دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی، در خصوص انسان به شکل خلاصه نکات زیر میتوان دریافت و ذکر نمود:

- ۱- انسان موجودی است که خداوند آن را به عنوان نوعی مستقل از خاک آفریده و برآمده از انواع دیگر نظیر میمون و غیره نیست.
- ۲- انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است، تا زمانی که این دو باهمند واقعیت انسانی تحقق دارد، و اگر از هم جدا شدند همین جدا شدن مرگ است، مرگ به معنی نیستی و نابودی نیست بلکه دریافتن است.
- ۳- انسان دارای علوم و ادراکات عدیده در دوحوزه ادراک عملی و ادراک نظری است.
- ۴- انسان از نظر ذاتی پست تر از ملک است ولی چون با داشتن چنین ذاتی که آمیخته با هوا و هوس است، در بعد عملی مطابق اوامر الهی گام بر می دارد و مطیع دستورات الهی است، در دسترسی به مقام قرب میتواند از ملک برتر شود.
- ۵- انسان کمال ذاتی خود را به تدریج، یا با کندی و یا با سرعت به دست می آورد، که در این مسیر قوا و استعداد های جدیدی برایش حاصل می شود، و همین قوا و استعداد ها موجب تقرب به خداوند می گردد.
- ۶- علت برتری انسان، بر ملک که شایستگی جا نشینی و خلافت خدا را در زمین پیدا کرده، قدرت تحمل انسان بر علوم است و علم به تمامی اسماء است که باطن انسان را از فساد و تباهی پاک کرده است.

^{۲۵}- همان.



۷- علت سجده ملائکه بر انسان بخاطر انسانیت انسان است و حضرت آدم حکم قبله را داشته و انسانیت را به ملائکه عرضه کرده است، لذا همه انسان ها مسجود ملائک اند.

۸- خلقت انسان، آمیخته با مشقت و رنج است و درحیات دنیوی خوشی و راحتی کامل امکان ندارد، برای بدست آوردن اسایش مطلق و بی عیب، انسان باید مشقات بارتکلیف الهی را پذیرفته پس ازانتقال به سرای ابدی، به آن اسایش نهائی برسد و جزو اصحاب یمین گردد، ودرغیراین صورت، خسر الدنیا والاخره خواهد شد.

تا این جا، مختصری از مباحث مربوط به انسان را در شکل کلی آن از دیدگاه مرحوم علامه(ره) ذکر نمودیم اینک دیدگاه آن بزرگواررا درخصوص نفس وبعد روحانی وجود انسان مطرح می کنیم.

نفس از دیدگاه علامه ی طباطبائی

مرحوم علامه طباطبائی (ره) نظریه معرفت نفس خودرا در بستر حکمت متعالیه و با استعانت از آیات و روایات متعدد د پی ریزی کرده است، مبانی نظریه معرفت النفس مرحوم علامه مبتنی براصول و ملاک های مکتب حکمت متعالیه است نظیر «اصالت وجود»، «تشکیک وجود»، «اتحاد عاقل و معقول»، «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس»، «حرکت جوهری» و «علم حضوری نفس به خویشتن» و... که تبیین مبانی فلسفی یاد شده را درآثار مرحوم علامه مثل تعلیقه براسفار، جلد ۸ و ۹، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد ۴ ودر نهایتاً الحکمة مرحلة حادی عشر، می توان مشاهده کرد. با توجه به مطالب فوق الاشاره، اینک دیدگاه آن استاد بزرگ را در خصوص موضوع نفس باختصارذکر می کنیم. آن مرحوم در تفسیر آیه شریفه ۱۵۳سوره مبارکه بقره «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون» ضمن ارائه مباحث فراوانی در خصوص حیات برزخی و آوردن آیاتی چند از قرآن مجید در این خصوص در پایان، بحث مفصلی در خصوص تجرد نفس با این عنوان مطرح می فرمایند :

تجرد نفس از دیدگاه علامه طباطبائی

ایشان می فرمایند: «تدبردرآیه مورد بحث و آیات حقیقتی دیگررا روشن می کند که از حیات برزخی شهیدان وسیع تر و عمومی تر است و آن این است که به طورکلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ما ورای بدن واحکامی دارد غیر احکام بدن وهرمرکب جسمانی دیگر. (خلاصه موجودی است غیر مادی که نه طول دارد و نه عرض و نه در چهار دیواری بدن می گنجد) بلکه



با بدن ارتباط و علقه ای دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور واراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می کند.^{۲۶}

از دیدگاه آن بزرگوار اصل بنیادین در علم النفس این است که نفس نا طقة انسان، جوهری مجرد از ماده است که از آن به «من» تعبیر می شود. نفس انسان در ابتدا همانند لوح سفیدی است که صور اشیاء در آن منطبق می شود. صورت اشیاء یا معلوم با لذات، امری مجرد است که حضور آن در نفس که آن هم مجرد است، منجر به علم می شود علم به دو قسم حضوری و حصولی تفسیم می شود.

از دیدگاه علامه هر علم حصولی به علم حضوری منحل می شود. از سوی دیگر نفس به تدریج از حالت بالقوه به حالت بالفعل می رسد و در نتیجه مسیر کمال خود را طی می کند. از دیدگاه ایشان، نفس دارای حدوث جسمانی و بقای روحانی است، یعنی نفس جوهری جاودانه و فنا پذیر است. در نگاه ایشان نفس منشأ تولید ادراکات مختلف است، گرچه نفس جوهر واحدی است ولی دارای آثار مختلفی است که مرحوم علامه از آن تعبیر به علم، عالم، معلوم می کند. این آثار مختلف با یکدیگر اتحاد دارند و اختلاف آنها اعتباری است.

«علامه طباطبایی (ره) محور علم النفس خود را بر تجرد نفس، نحوه پیدایش ادراکات یا علم و انواع علم، متمرکز می کند.»^{۲۷}

حقیقت نفس از دیدگاه علامه طباطبایی

با وجود آن که نفس یا همان چیزی که از آن به «من»، «تو» و... تعبیر می شود، برای همگان آشکار و بدیهی است، با این حال در این که حقیقت نفس چیست؟ میان متفکران اختلاف نظر وجود دارد. اما از دیدگاه علامه طباطبایی، «نفس» همان حقیقت انسان است و روح جزئی از انسان یا عارض بر انسان نیست. ایشان معتقد است که روح و جسم دو جوهر مستقل اند که هیچ کدام بر دیگری عارض نیست، بلکه با انسان اتحاد و یگانگی دارد، که این اتحاد مثل جوهر و عرض نیست که قابل جدا شدن نباشد، بلکه نحوه ای اتحاد انضمامی است که به راحتی از هم قابل انفکاک هستند. ایشان ذیل آیه شریفه ۱۱ سوره مبارکه سجده «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» میفرمایند: (این که فرموده «یتوفاکم، می گیرد شمارا» و فرموده: «یتوفی روحکم، می گیرد

^{۲۶} - دوفصلنامه علمی پژوهشی تربیت اسلامی، سال نهم، شماره ۱۸، تحت عنوان شناخت از دیدگاه علامه طباطبایی، ودالات های تربیتی آن

^{۲۷} - علم النفس از دیدگاه علامه طباطبایی پایان نامه کارشناسی ارشد جبار خداگرمی دانشگاه ملایر چکیده چاپ ۱۳۹۱



جان شما را» دلالت دارد براین که حقیقت انسانی که ما از آن به کلمه «من» تعبیر می کنیم همان روح انسانی است و بس و چنان نیست که ما خیال می کنیم که روح جزی از انسان است و یا صفت و یاهیاتی است که عارض بر انسان می شود).^{۲۲}

درنگاه مرحوم علامه هرچند تمام حقیقت انسان همان روحش است، اما با این حال انسان دارای دوجنبه است، یکی جسم و دیگری روح که اصالت با روح است؛ بنابراین، انسان نه جسم تنها است و نه روح تنها، بلکه تلفیقی است از تجرد و ماده. ایشان در ادامه می فرمایند: «دقت در آیات سابق این معنی را به خوبی روشن می سازد چون می فهماند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شخص بمیرد و با فنای بدن و پوسیدن و انحلال ترکیب هایش و متلاشی شدن اجزایش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است، که بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یاعیشی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می گیرد، و یا به شقاوت ورنجی دائم و عذابی الیم می رسد.^{۲۸}

آن مرحوم به پی روی از حکمت صدرائی معتقد است که انسان در آغاز خلقتش یک جسم بیش نبود که از بدو پیدایشش صورت های گوناگون به خود گرفته تا این که خداوند همین موجود جسمانی را خلقتی دیگر کرده، به طوری که در آن خلقت جدید، انسان دارای شعور و اراده گشته است و کارهایی از او بر می آید که کار جسم و ماده نیست، چون شعور، اراده، فکر و تصرف و تسخیر موجودات و تدبیر در امور عالم و امثال آن از کارهایی است که از اجسام و جسمانیات سر نمی زند. علامه در توضیح بیان بالا به تبیین انشای جدید یا همان خلقت جدید پرداخته می فرمایند: «منظور از انشای جدید صرف خلقت او نیست، بلکه منظور خلقت بدون سابقه او است؛ یعنی حتی در ماده هم سابقه نداشت و در ماده چیزی به نام انسان نبود. خداوند همان گونه که خلقت جسم و ماده بشر را سابقه دارمی داند و از پدید آوردن جسمش تعبیر به خلقت می کند، وقتی به خود او می رسد از ایجادش تعبیر به «انشاء» و «خلق جدید» می کند. پس انسان سمیع و بصیر است و متفکر شدن مضغه به وسیله ترکیب شدن نفس بشر با آن مضغه، خلقتی دیگر است و سنخیتی با خلقت انواع صورت های مادی قبل، یعنی صورت خاکی و گلی و نطفه ای و علقه ای و مضغه ای ندارد، این ها همه اطواری است که ماده انسان به خود گرفته، و اما خود انسان دارای شعور در هیچ یک از این اطوار وجود نداشته، و شبیه به هیچ یک از آنها نیست و این همان انشاء است، لذا پس از تسویه، یعنی تنظیم اجزاء و نهادن هر چیزی در جای مناسب، نفخ روح بوده. بنابراین روح یا نفس انسانی همان بدنی است که خلقت دیگر به خود گرفته، بدون این که چیزی بر آن اضافه شده باشد.^{۲۹}

از مجموع آرای مرحوم علامه در خصوص نفس می توان به این حقیقت دست یافت که در نگاه ایشان، نفس انسان غیر از بدن او است. براین حقیقت هم آیات برزخ دلالت دارد و هم آیات دیگری از قرآن مجید، که آن مرحوم در المیزان جلد اول، ص ۵۲۷-۵۳۳

^{۲۸} - ترجمه تفسیر المیزان، جلد اول، ص ۵۲۷

^{۲۹} - مجله تربیت اسلامی، شماره ۱۸، ص ۱۲۳



ترجمه فارسی انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، به آن پرداخته وبا دلایل عقلی وقرآنی آن را اثبات نموده است ودر نهایت وجود انسان وتمامی موجوداتی که تابع وجود او هستند، چه قوای او وچه افعالش، همه قائم به ذات خدای عزیزی هستند که انسان را آفریده و ایجاد کرده، پس قوام ذات آدمی به اوست وهمواره محتاج او، درهمه احوالش به او وابسته، ودرحدوث وبقاءش، مستقل ازاونیست.

درکل اگر بخواهم نظر نهایی مرحوم علامه طباطبایی(ره) را در خصوص انسان وروح و نفسش بدانیم، بهتر است به دیدگاه ایشان درتفسیرسوره مبارکه دهرهویت را که ازنظر ایشان قرآن برای انسان قایل است، به پردازیم.البته درفصل قبلی مباحث انتهایی مربوط به انسان شناسی از دیدگاه ایشان را باهمین مبحث پایان دادیم ولزومی به ذکر دوباره آن مباحث در اینجا نیست فقط برای یادآوری وتا کید مجد د متذکرمی شویم که آن بزگواردرتفسیرآیات اول تا ۲۲ سوره مبارکه دهرهویت از طرح مباحث فراوانی درخصوص چگونگی خلقت انسان واین که انسان دربدوخلقت چیز قابل ذکری نبوده وپس از طرح مباحث روائی مفصلی دراین خصوص، درنهایت باعنوان زیربحث خودرا پایان میدهد:

خلاصه وجمع بندی نهائی:

علامه طباطبایی(ره) با توجه به آگاهی ودانش گسترده ای که در زمینه قرآن کریم ، موفق به کسب و احاطه آن شده بود، بخصوص تفسیرقرآن باقرآن وتفسیر قرآن با روایات مأثور وهمین طور به دلیل احاطه ای که به فلسفه اسلامی وکلام امامیه داشتند، ودرعین حال به دلیل نفس زکیه ای که در مراتب بالای عرفان عملی موفق به کسب آن شده بودند ودرحوضه اخلاق عملی مراتب کمال اخلاقی را طی ومتخلق به اخلاق حسنه درتمام صحنه های عینی زندگی گردیده بودند، توانسته بود ضمن کسب دیدگاه نظری واسع وعمیقی در تبیین وتفسیر انسان، در بعد عملی هم الگوی کاملی از انسان قرآنی را ارائه نماید؛ بهمین دلیل ومطابق سخن نورانی وبلند مولی الموحدین امیر المومنین علیه السلام که «العلم نور...» عنایت این نور ربانی به مصداق کریمه «من جاهد فینا لنهدیتهم سبلنا» به ایشان واصل وبا «عین الله واذن الله ویدالله...» موفق به کسب ودرک مفهوم حقیقی وتبیین حقیقت انسان در دوبعد روحی وجسمی گردیده و تصویر کاملی از انسان الهی را ارائه فرمود که این جانب درخورفهم محدود وناچیز خود بعون الله این مقدار از علوم ونظرات بلند ایشان را جمع آوری تبیین وتحلیل وتقدیم کرام الناس می نمایم. ومن الله التوفیق.



منابع :

- قرآن کریم
- بدوی الرحمن، المنطق الصوری علی سامی، دار الذخائر ۱۳۶۹
- دهخدا علی اکبر، لغتنامه ، دانشگاه تهران ۱۳۷۷
- حسینعلی منتظری .«اخلاق». در اسلام، دین فطرت .چاپ سوم. تهران: نشر سایه، ۱۳۸۷.
- دژاکام، حسین .عبور از منطقه ۶۰ درجه زیر صفر .پرشکوه، ۱۳۷۷
- ملا صدراء، مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجوی، تهران : مولی ، 1363-
- ----- ، اسفار، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- خسرو پناه -چیستی انسان شناسی مقاله ۳، دوره ۷، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۹،
- سجادی، سید ضیاء الدین، انسان در قرآن، ، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰،
- جوادی آملی، عبدالله. صورت و سیرت انسان در قرآن. قم: انتشارات اسراء، ۱۳۹۳ .
- ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم: ۱۳۸۲،
- دوفصلنامه علمی پژوهشی تربیت اسلامی، سال نهم، شماره ۱۸، تحت عنوان شناخت از دیدگاه علامه طباطبایی، ودالات های تربیتی آن
- علم النفس از دیدگاه علامه طباطبایی پایان نامه کارشناسی ارشد جبار خداگرمی دانشگاه ملایر چکیده چاپ ۱۳۹۱
- مجله معرفت، شماره ۱۲۱
- مجله تربیت اسلامی، شماره ۱۸
- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی. بهاءالدین خرمشاهی، نشر دوستان - ناهید، تهران: ۱۳۸۱.